



نوروز، آیین شادخواری

حسین حضرتی

با طبیعت انسان نمی‌توان مبارزه کرد. غم و شادی اصیل‌ترین سرشت انسانی است که فرهنگ خود را می‌آفریند. جشن‌های ملی برخاسته از باورها و ذوق و شوق مردمی است که سرشت‌شان با طبیعت دنیای خارج پیوندی عمیق دارد، استوار و سرشار از عشق و محبت. در چنین پیوندی استوره‌ها خلق شد، عناصر طبیعی معنای نمادین یافتند و با زندگی سیاسی و اجتماعی رابطه‌ای ناگسستنی به وجود آمد.

براساس همین فرهنگ‌سازی مردم ما توانستند در برابر اشغال‌کنندگان خاک سرزمین‌شان هویت خود را حفظ کنند و بودن را به بوته‌ی آزمایش بگذارند. برای برگزاری نوروز و جشن مهرگان کرورها کرور به امویان و سفاکی چون حجاج‌بن‌یوسف به اجبار پرداخت کنند. آن هم در زمانی که مالیات‌های سنگین ارضی و سرانه و جزیه‌های جنگی کمر کشاورزان و تهیدستان شهری را خم کرده بود. در دوران تاخت و تاز مغولان و کشتار صدها هزار ایرانی باز هم مراسم نوروزی و جشن‌های ملی بود که به جان‌های سوخته‌شان آرامش می‌داد، با روشن کردن آتش این نماد عشق و گرمی دلها با خندیدن به زمستان این نماد سختی با برپایی نوروز که مظهر باروری و زندگی نوین بود؛ پیوند نیاکانمان با طبیعت ما را یاری داد. اکنون هم از خاک خانه می‌سازیم و از آهن ماشین. اکنون هم از آب پاک می‌شویم و از آتش گرم. اکنون هم زندگی بدون جنگ و گرسنگی و فقر می‌خواهیم، همان که آرزوی نیاکانمان بود.

با احترام به جشن‌های دینی و جایگاه‌شان در حد توان به جشن‌های ملی در آخرین روزهای سال و شروع سال نو و آداب و سنن این جشن‌ها می‌پردازیم.

چهارشنبه‌سوری

در ایران باستان پنج‌روز آخر سال را جشن می‌گرفتند که «جشن پنجو» نام داشت. در جشن پنجو سفره‌ای پهن می‌شد و انواع حلوا، گل و شمع در آن می‌چیدند و با سوزاندن کندر و عود و صندل خانه را خوشبو می‌کردند. از شروع جشن پنجو آتش روی بام می‌افروختند و در آخرین روز که آتش را خاموش می‌کردند روز اول سال بود. روایت دیگر این‌گونه است که مردم ایران باستان روز اول سال را تشخیص نمی‌دادند و موبدان موبد با روشن کردن آتش بر روی بام پایان جشن پنجو و آغاز جشن نوروز را به اطلاع مردم می‌رساند. پیش از آن مردم با انواع جشن‌های دیگر به استقبال سال نو می‌رفتند و به هلهله و شادی می‌پرداختند. شاید مبداء چهارشنبه‌سوری را بتوان در جشن‌های بالا دانست. هرچند پس از فروپاشی ساسانیان و چند قرن پس از آن بود که در تقویم جلالی هفته را به روزهای شنبه، یکشنبه... تا جمعه به شمارش درآوردند. تا پیش از آن هر ماه سی روز بود و هر روزی را به نام ویژه‌اش می‌خواندند. روز اول ماه اورمزد، روز دوم وهمن، روز سوم ماه آردیبهشت و... اکنون هم هم‌وطنان زرتشتی ما روزهای خود را این‌چنین در تقویم خود می‌گنجانند و بیان می‌کنند. پیش از معمول شدن واژه‌ی «چهارشنبه» این جشن را «شب سوری» هم گفته‌اند. سور در زبان ایرانیان و گویش‌های آن به سه معنای «جشن»، «مهمانی» و «سرخ» به کار گرفته شده است. ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه مدت جشن آتش‌افروزی ایرانیان را ده روز مانده به پایان اسفند ذکر می‌کند که بر این اساس می‌توان گفت آتش‌افروزی ایرانیان را می‌توان جدای از انگیزه‌ها و باورهای دینی همچون هدایت فرورها برای فرود به زمین دانست. به هر حال مردم با روشن کردن آتش و برپا کردن جشن و شادی و موسیقی و آواز و نمایش‌های نمادین مرگ زمستان به استقبال سال نو می‌رفتند. زمستان، نماد سختی بود و بهار نماد باروری.

نمادها نقش جدی در برپایی جشن‌ها داشتند و بر همین اساس جشن‌ها ملی می‌شد. به هر حال از چندین قرن پیش بود که ایرانیان در روز غروب سه‌شنبه و آخرین چهارشنبه‌ی سال به آتش‌افروزی می‌پرداختند. عرب‌ها نیز چهارشنبه را نحس می‌دانستند. اکنون هم مردم از زن و مرد، دختر و پسر بوته و هیزم را در کوچه و خیابان پشت سر هم می‌چینند و آن را آتش می‌زنند و از روی آن همانند سده‌های پیش می‌پرند. با پریدن از روی آتش می‌خوانند که: «زردی من از تو، سرخی تو از من» و معنای آن این است که من رنگ زرد و پژمرده و بیماری و ناخوشی خود را به آتش می‌ریزم و سرخی و گرمای آتش از آن من بشود. هموطنان گرامی زرتشتی ما به علت اینکه آتش را جلوه و نماد اهورامزدا می‌دانند از خواندن «زردی من از تو، سرخی تو از من» پرهیز می‌کنند و به جای آن با خواندن «غمم برو شادی بیا...» از روی آتش می‌پرند و شادی می‌کنند. در شب چهارشنبه‌سوری، شب آتش و سوزاندن سرما در سرتاسر ایران، شادمان از رسیدن نوروز و بهاری دیگر به پایکوبی و رقص و آواز و نواختن آهنگ‌های شاد می‌پردازند. در غروب روز سه‌شنبه مراسم و آداب دیگری نیز برگزار می‌شده که می‌توانیم در روستاها نیز در پی آن باشیم. از جمله:

کوزه‌شکنی

کوزه‌ی آب ندیده‌ای را از بالای خانه‌شان پایین می‌انداختند و می‌شکستند. با این کار معتقد بودند که بلاها و آفات را از خود دور می‌کنند.

کندر و خوشبو

یکی دیگر از آداب شیرین شب چهارشنبه‌سوری این بود که زن‌ها به دکان عطاری می‌رفتند. و از او کندر می‌خواستند. عطار تا می‌خواست بیاورد از دکانش فرار می‌کردند و به دکان عطاری دیگری که رو به قبله بود می‌رفتند. از این عطار هم اسپند می‌خواستند باز هم تا عطار بیاورد از آنجا هم فرار می‌کردند و به دکان سومی می‌رفتند و از او کندر و اسپند می‌خریدند و در خانه برای حل مشکل و رفع چشم‌زخم دود می‌کردند.

شال اندازی

این سنت شیرین در شهرها و روستاهای مناطق غربی و شمال غربی ایران در شب چهارشنبه‌سوری و یا در شب نوروز اجرا می‌شود. پس از مراسم از روی آتش پریدن، پسرانی که نامزد دارند به بام خانه‌ی نامزدشان می‌روند. دستمال بزرگی را به سرشان می‌بندند و آن را از روزنه‌ی اتاق به درون خانه آویزان می‌کنند. همین که مادر دختر می‌آید تا هدیه‌ای در دستمال بگذارد پسر، شال را بالا می‌کشد و این کار را چندبار تکرار می‌کند. مادر دختر که متوجه می‌شود شال انداز دامادش می‌باشد، دستمال را پر از سبزه می‌کند تا همیشه سبز و خرم باشد. جوانانی که نامزد ندارند بر بام خانه‌ی همسایگان و خویشاوندان می‌روند و با آویزان کردن دستمال به درون اتاق صاحب‌خانه دستمال را از میوه و آجیل پر می‌کنند. شال که سنگین شد هدیه‌ی شب چهارشنبه‌سوری را بالا می‌کشند. رسم کجاوه‌اندازی با شال از روزنه‌ی اتاق توسط دامادان به درون خانه‌ی نامزد نیز معمول است.

فال گوش (فال گوش نشینی)

دخترانی که شوق ازدواج داشتند و یا نگران انتخابشان بودند، همانند بعضی از مردم امروز ما تفال می‌زدند. زنانی که آرزویی داشتند و حاجت‌مند بودند نیز این کار را انجام می‌دادند. بدین گونه که در غروب شب چهارشنبه‌سوری نیت می‌کردند و از خانه بیرون می‌رفتند و سر چهارراه یا در کوچه فال گوش می‌ایستادند. مثل خبرچین‌هایی که گوش تیز می‌کنند به صحبت اولین عابری که از کنارشان می‌گذشت توجه می‌کردند و آن را تفال می‌زدند. اگر سخن تلخ و غمگین می‌شنیدند نیت و آرزوی خود را برآورده نمی‌دیدند و اگر سخن شاد و دلنشین می‌شنیدند حاجت و آرزوی خود را برآورده می‌دیدند.

در شب چهارشنبه‌سوری رسوم دیگری در شهرها و روستاها برگزار می‌گردید: همچون رسم آتش پختن و فال گرفتن با کوزه. بازی تخم‌مرغ هم رایج بود. عمومی‌ترین و فراگیرترین رسوم شب چهارشنبه‌سوری را باید «قاشق‌زنی» دانست. این رسم توسط زنان آرزومند اجرا می‌شده. این زنان آرزومند و حاجت‌مند با روسری و شال

روی خود را پنهان می‌کردند و دم در خانه‌ها می‌رفتند و بدون آنکه سخنی بگویند با قاشق به کاسه‌ی مسین می‌کوبیدند و منتظر آمدن صاحبخانه می‌شدند. صاحبخانه با شنیدن صدای دم به دم قاشق می‌آمد و با ریختن گندم، جو، شیرینی، برنج و آجیل و انداختن سکه به درون کاسه او را راهی می‌کرد. در آن شب اگر چیزی به کاسه‌شان ریخته نمی‌شد حاجت و آرزوی خود را برآورده نمی‌دانستند. اما جوانانی هم پیدا می‌شدند که با پنهان کردن روی خود زیر چادر دم در خانه‌ی نامزدشان می‌رفتند تا به بهانه‌ی قاشق‌زنی نامزد خود را ببینند. کودکان و نوجوانان اکنون هم با قاشق‌زنی در این شب، آجیل و پول و شیرینی به دست می‌آورند و لحظات شادی را سپری می‌کنند.

پیک‌های شادی

پیک‌های شادی گروه‌های طنزی بودند که فرارسیدن نوروز را به گونه‌ای نمایشی جشن می‌گرفتند. چندروز پیش از نوروز مراسمی را با حضور گسترده‌ی مردم برگزار می‌کردند. از این‌گونه گروه‌های نمایشی تنها مراسم «میرنوروز» بود که در شروع سال نو برگزار می‌شد. و اکنون تنها پیک شادی که جنبه‌ی عام دارد و می‌توانیم در خیابان‌های شهرهای بزرگ کشورمان ببینیم حاجی فیروز است. اکنون به یکایک پیک‌های شادی می‌پردازیم. امیدواریم پیک‌های شادی که در گذشته اجرا می‌شد، در دوران مدرن نیز با ابتکار و با نگاه به سنت‌های پیشین امکان حضور مجدد و شاد کردن دل مردم را به طور گسترده داشته باشد.

کوسه‌برنشین

یکی از مراسم باستانی و بسیار شیرین مردم ایران در استقبال از نوروز بوده است که با حضور پرشور مردم در کوچه و خیابان برگزار می‌شده. سابقه‌ی آن به پیش از اسلام می‌رسد و چندین و چند قرن پس از آن ادامه داشت و سپس منسوخ شده است. بدین گونه که مرد زشت‌روی کوسه ریش یک چشمی (نماد زمستان) را روی خر سوار می‌کردند. مرد کوسه‌ریش بدنش را با روغن‌هایی که جلوی سرما را می‌گیرد، چرب می‌کرد. سوار بر خر در حالی که یک کلاغ را به دست می‌گرفت و با دست دیگر با بادبزن پی در پی خود را باد می‌زد از کوچه و خیابان می‌گذشت. با شکلک در آوردن مردم را می‌خندانند و فریاد می‌کشید که «گرم است، گرم است». مردم کوچه و خیابان نیز به او و چند همراهش هدیه می‌دادند و برف را گلوله می‌کردند و به شوخی به طرفشان پرتاب می‌کردند. و با این شوخی نمادین و طنزآمیز مرگ نمادین زمستان و آمدن نوروز را جشن می‌گرفتند. کوسه‌نشین از صبح تا غروب در کوچه و خیابان می‌گشت و هدیه‌ی نقدی و جنسی جمع‌آوری می‌کرد و اگر کسی امتناع می‌کرد از گل و گیاهی که همراه خود داشت لباس او را آلوده می‌کرد. در بعضی نقاط ایران نیز رسم بوده که کوسه‌برنشین آب آلوده می‌پاشیده. کوسه‌برنشین از صبح تا غروب فرصت داشت که از مردم پول و هدیه بگیرد و میان خود و همراهانش تقسیم کند و اگر پس از نماز مغرب دیده می‌شد مردم به شوخی او را ضرب و شتم می‌کردند.

غول بیابانی

این گروه شادی چند روز پیش از فرا رسیدن سال نو به خیابان می آمدند و تا بعد از نوروز نیز به کار خود ادامه می دادند.

به این گروه شادی «غول» یا «غولک» نیز می گفتند. غول بیابانی سوار دو چوب بلند می شد. به وسیله ی این چوب پا قد خود را بلند می کرد و با پوشیدن پوستین گوسفند سیاهی خود را به هیئت غول درمی آورد. این غولک با همراهانش که چند تنبک زن و ترانه خوان بودند در شهر به میان مردم می آمدند و با استقبال وسیع مردم روبه رو می شدند، به گونه ای که راه های خیابان بسته می شد. در تهران قدیم این گروه شادی به صورت دو نفره، نیم تنه ای از پوست ببر یا پلنگ می پوشیدند که از یقه با تسمه ی چرمی بسته می شد و آن را از یک سوی شانه آویزان می کردند. از جنس پوست دیگر، به جای شلوار دامن کوتاهی به پا می کردند چنان که پاهای لخت شان معلوم و مشخص بود و کاسه ی شاخ دار سر گاو را به سر می گذاشتند. با به دست گرفتن چوب کلفت گره دار و با پای برهنه و سر و ریش بلند و چهره ای وحشتناک به خیابان می آمدند. با این پوشش نمایشی و گریم چهره که غول را تداعی می کرد، با حرکات ناگهانی و نعره ی غول آسا به میان مردم می جهیدند. مردم را به هیجان می آوردند و برای شادی مردم ترانه می خواندند:

ما غول بیابانیم سرگشته و حیرانیم

گاهی به توی تهران گاهی توی شمرانیم

ما روح شما زشتان از جمله شما نالان

که یکی ایباتش را می خواند و دیگری با تمام شدن هر بیت با خواندن ترجیع بند «ما غول بیابانیم» با او همراهی می کرد. خواننده با هر بیت به سمتی و کسی و عده ای اشاره می کرد. این گروه غیر از اجرای نمایش شادی بخش در خیابان ها به اماکن عمومی همچون قهوه خانه ها نیز می رفتند. این گروه برای جمع آوری پول پیش قدم نمی شدند و به میان مردم دست دراز نمی کردند. این مردم بودند که به سوی آنها می رفتند و پولشان را تقدیم می کردند. هدف این گروه شادی این بود که از مردم دفع شر می کردند تا سال دیگر هیچ غول و دد و دیوی به سراغشان نرود.

آتش افروز

یکی دیگر از پیک های نوروزی برای شادی و سرور مردم بوده است. این پیک های شادی در هفته های آخر سال در یک گروه دو تا پنج نفره به همراه نوازنده ی تنبک و خواننده (تصنیف خوان- ترانه خوان) و نوازنده ی دایره زنگی به میان مردم در کوچه و خیابان می آمدند. برنامه ی آتش افروز تا سیزدهم فروردین هم ادامه داشته است. گروه های کوچک آتش افروز اگر نوازنده ای همراه خود نداشتند با کوبیدن دو تخته چوب به هم ترانه ی خاص خودشان را می خواندند که در ادامه ی مقاله به آن می رسمیم. گروه آتش افروز دست و صورت و گردن خود را سیاه می کردند و لباس رنگارنگ زنگوله دار می پوشیدند و کلاه بوقی (شیپوری) که نوک تیز و بلند و بر نوک آن منگوله آویزان بود بر سر می گذاشتند. یکی از آنها که هسته ی اصلی گروه بود مشعل به دست می گرفت و حرکات شیرین نمایشی انجام

می‌داد و به آتش افروز معروف بود. آتش افروز همانند گروه خود سر و صورت و گردنش را سیاه می‌کرد و لباس سرخ منگوله‌دار می‌پوشید و همان کلاه‌ی که افراد گروهش داشتند بر سر می‌گذاشت. مشعلی به دست می‌گرفت (به سر چوب کهنه پارچه‌ای می‌پیچید و آن را با مفتول محکوم می‌کرد) و قوطی نفتی همراه خود داشت که در طول کار نمایشی از آن استفاده کند. در پیش انبوه مردم شعله‌ی مشعل را در دهان فرو می‌برد. لب‌ها را می‌بست. پس از چند لحظه آتش را از دهان بیرون می‌فرستاد. برای شیرین‌کاری مقداری نفت را دهان نگه می‌داشت و آن را به شعله‌ی آتش می‌پاشید و آتش زبانه می‌کشید و مردم را به هیجان می‌آورد. این حرکات شیرین نمایشی همراه با نواختن تنبک و رقص و زدن دایره زنگی و خواندن ترانه بوده است:

آتش افروزه سالی یک روزه

پرسید درد می‌یاد یا که می‌سوزه...

و یا:

آتش افروز آمده سالی یک روز آمده

آتش افروز صغیرم سالی یک روز فقیرم

روده بوده آمده هرچی نبوده آمده

اگر افراد گروه زیاد بود، که معمولاً همین‌گونه می‌شد، در کنار مشعل به دست بازیگر دیگری صورتکی سیاه بر چهره‌اش می‌گرفت و چانه‌ی خمیری روی سر می‌گذاشت و روی آن پنبه و کهنه پارچه‌ی آغشته به نفت آتش می‌زد. غولکی نیز سوار بر دو چوب پا با صورت گریم شده و پوستین سیاه بر تن که هیئت غول را به نمایش می‌گذاشت این گروه را همراهی می‌کرد. چنانکه در بخش غول بیابانی توضیح داده شد، غولک‌ها خود گروهی دیگر بودند و این فرد به تنهایی در گروه آتش افروز نمایش خود را اجرا می‌کرد. با اجرای نمایش شادی بخش گروه آتش افروز مردم کوچک و خیابان می‌آمدند و به آنها هدیه‌ی نقدی می‌دادند.

حاجی فیروز

انسان با ساختن نماد به دنیای خارج معنا داد. واژه‌ی سیاه با فرهنگ ما عجین است. در عزاداری سیاه می‌پوشیم. در شرایط بدگمانی می‌گوییم «مارگزیده از ریسمون سیاه و سفید می‌ترسه». در شرایط سخت می‌گوییم «بالا تر از سیاهی رنگی نیست». در نمادهای اسطوره‌ای مان، نشان اهرمن است. در دنیای سیاست نماد استبداد و جهل و ناآگاهی است. در فرهنگ مردم، سیاهی به معنای روزگار سخت و بی‌رحم با زمستان به عنوان نماد سختی و بی‌برکتی آمیخته است. نفی سیاهی و سختی روزگار با خنده و خوش‌رویی در آداب و رسوم ما در آخرین روزهای سال و فرا رسیدن نوروز متداول است. به کار گرفتن غلامان در دوره‌ی ساسانیان نیز معمول بوده. غلامان سیاه‌پوست اشراف و متمولان با لباس‌های رنگارنگ و آرایش غلیظ در شهر می‌گشتند و با نواختن دف و خواندن ترانه‌های نوروزی مردم را سرگرم می‌کرده‌اند. بعدها حاجیانی نیز بوده‌اند که با غلامانشان به سفر حج می‌رفته‌اند. متمولان از آن موقعی که برای

خانه‌هایشان غلام می‌خریدند به عنوان شگون (های روزگارا!) نام دیگر به آنها می‌گذاشتند.

نام‌هایی چون سعادت، شربت، الماس، یاقوت، مبارک و فیروز و امثال آن. ممولان، غلامان سیاه یا خواجه را به شکل و هیئت آتش‌افروز یا حاجی‌فیروز کنونی آرایش می‌دادند تا آتش شب چهارشنبه‌ی آخر سال را روشن کنند. در نمایش‌های روحوضی، طنز کاراکتر سیاه نقش محوری داشت. اکنون هم در تئاترها، نمایش سیاه‌بازی متداول می‌باشد. در نمایش طنز عروسکی که هنوز هم اجرا می‌شود نام عروسکی که نقش محوری در نمایش دارد، مبارک است. در تهران قدیم نیز مطربان دوره‌گرد در طول سال با سیاه کردن رقااص خود در خیابان و اماکن عمومی کاسبی به راه می‌انداختند. از سوی دیگر حاجی‌فیروز ادامه‌دهنده‌ی گروه آتش‌افروز است. این دو گروه پیک نوروزی تفاوت جزئی با یکدیگر دارند. مراسم حاجی‌فیروز در گذشته بدین صورت اجرا می‌شده که ده یا پانزده روز مانده به اول فروردین و آغاز سال نو در گروه‌های دو یا سه نفری لباس سرخ و دامن‌های کوتاه چین‌دار (شلیته) می‌پوشیدند. کلاه بوقی منگوله‌دار (کلاه‌های دراز و نوک‌تیز که به شیپوری نیز معروف است) بر سر می‌گذاشتند. کفش یا گیوه‌ی نوک‌تیز منگوله‌دار پا می‌کردند و گاهی ریش و سبیل مصنوعی برای خود درست می‌کردند. صورت‌شان را سیاه می‌کردند. با دف و تنبک و دایره زنگی در خیابان و کوچه به راه می‌افتادند و می‌نواختند و می‌رقصیدند. حاجی‌فیروز با نواختن تنبک یا دایره زنگی می‌خواند:

ارباب خودم سَرامُ بریکم^۱
ارباب خودم سراتو بارا کن^۲
ارباب خودم بزبز قندی
ارباب خودم چرا نمی‌خندی
ارباب خودم سیارو نیگا کن
چشمات می‌بینه شکر خدا کن
بالا رو ببین چشمی زیر پا کن
خدا بهت داده یاد فقرا کن

یا:

حاجی فیروزم بنده
سالی یه روزم بنده

و یا:

حاجی فیروزه سالی یه روزه
همه می‌دونن منم می‌دونم
عیده نوروزه سالی یه روزه

ارباب خودم سلام علیکم
ارباب خودم سر تو بالا کن
ارباب خودم به من نیگا کن
ارباب خودم لطفی به ما کن
ارباب خودم بزبز قندی
ارباب خودم چرا نمی خندی
بشکن بشکنه بشکن
من نمی شکنم بشکن
اینجا بشکنم یار گله داره
اونجا بشکنم یار گله داره
این سیاه بیچاره
چقد حوصله داره

با این اجرای شاد و دادن نوید بهار و نوروز در کوچه و خیابان می گشتند و پول جمع آوری می کردند. حاجی فیروزها در اوایل حکومت سیاه پهلوی از روز دوم در کوچه و بازار و خیابان به راه می افتادند و تا سیزده به در برنامه هایشان را اجرا می کردند. سالیان بعد در روزهای اول اسفند آهسته آهسته در سر چهارراهها و خیابانها پیدا می شدند و تا شب نوروز به کار خود ادامه می دادند. لباس سرخ و کلاه حاجی فیروز نیز نسبت به قبل ساده تر شد. اکنون هم در خیابانها و سرچهارراهها این مراسم از سوی فقرا و بدون خواندن مفصل آن ترانهها اجرا می شود. کودکان شش هفت ساله تا مردان میانسال صورت خود را سیاه می کنند و با اجرای نه چندان مفصل کاسی می کنند. چند سال بعد از انقلاب، ماموران از اجرای این مراسم به دلایل دغدغه های مذهبی و مسایل دیگر جلوگیری می کردند. تنبک و دایره زنگی شان را می گرفتند و خودشان را دستگیر اما خیلی زود آزاد می کردند.

میرنوروز

سخن در پرده می گویم چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

«حافظ»

یکی از مراسم بسیار تفننی از دوران باستان تا چندین دهه پیش در ایران بوده که در آغاز سال نو برگزار می شده. مردم باستان بابل این مراسم را ساکتا می نامیدند و آن را در تابستان یا پاییز برگزار می کردند. در این جشن بابلیان بر تن بردگان، غلامان، دلقکان یا محکومان به مرگ لباس مضحک می پوشاندند. آنها را به شکل شاه در می آوردند و به آنها مقام حکومتی و حتا شاهی می دادند. این فرد در حضور و هلله و شادی مردم گردانده و سپس او را به مکان

مجلل صاحب‌منصبان یا شاه می‌بردند. او می‌توانست در مدت کوتاه چند روزه احکام و فرامین پادشاهی صادر کند. البته این فرامین به شکل مضحک اجرا می‌شد. آن کس که محکوم به اعدام بود، پس از چند روز زندگی مجلل و اجرای فرامینی حکم اعدامش اجرا می‌شد. و شاید به طور مضحک اعدامی نمایشی درباره‌ی او به اجرا گذاشته می‌شد. چنانکه آقای هاشمی رضی در کتاب ارزشمند جشن‌های آب یادآوری کرده مراسم ساکتا می‌تواند مراسم نمادین برکت و افزونی و کشته شدن طبیعت و زندگی دوباره در یک فرد مشخص شده باشد که به نظر می‌رسد این فرد همان فرد اشرافی باشد که قدر شان خود و ثروت بادآورده‌اش را بداند. چنان‌که تمدن بین‌النهرین به ایران انتقال یافت و مبنای تمدن ایران شد؛ این رسم نیز به طور یقین بر مبنای روابط دو ملت در ایران رواج یافت. به ویژه آنکه هخامنشیان برای استواری روابط و تحکیم قدرت‌شان به خدایان بابل و مذاهب سایر ملل احترام می‌گذاشتند. داریوش پادشاه هخامنشی (۵۲۱-۴۸۶ ق.م.) در هر سال نو در معبد مردوک خدای اساطیری بابلیان حضور می‌یافت، بی‌آنکه اعتقادی به او داشته باشند. از همین طریق مراسم دیگر بابلی به دربار هخامنشیان راه یافت که «بار عام» دادن یکی از آن مراسم بود. در دوران هخامنشیان چند روز مانده به سال نو کدخدایان شهری و کدخدایان (دهگانان) روستایی فردی از مردم فرودست را به عنوان فرمانروای نوروز انتخاب می‌کردند. مدت حکمفرمایی این فرد پنج روز اول عید بود و به دستور پادشاه وقت استانداران و فرمانداران در این پنج روز از مقام خود برکنار و تمام امور حکومتی و دادرسی به او واگذار می‌گردید. این فرد پس از چند روز حکومت طنزآمیز شهری و محلی برکنار می‌شد و صاحب‌منصبان اصلی به جای اصلی خود باز می‌گشتند. این حکومت طنزآمیز در دوران کهن در حالی برگزار می‌گردید که پادشاهان هخامنشی و ساسانی به عزل و نصب حکام خود می‌پرداختند. او از اشراف هدایا می‌گرفت. مالیات‌های وصول‌شده را به حضور می‌بردند و یک روز از مراسم بار عام را به شکایت و دادخواهی مردم معمولی اختصاص می‌داد. به هر حال میر نوروز طی قرون برای تفریح و تفنن و خنده و بازی با پوشیدن لباس رنگین و حرکات دلپذیر، پادشاه حقیقی یا امیر یا حکام محلی را خلع و به طور صوری تمام امور کشوری و لشگری و شهری را طی پنج روز به دست می‌گرفت و پس از اتمام مراسم در مواردی که دستور و اجرا شده بود، مورد بازخواست قرار نمی‌گرفت. مراسم «میرنوروز» این آیین کهن نوروزی تا سال ۱۳۱۲ شمسی در روستاهای کردستان، خراسان، بختیاری و در عراق متداول بود. این مراسم در اسفراین و برخی نقاط تا سیزده به در بوده است. میرنوروز طی فرمانروایی پنج روزه عده‌ای از مردم فرودست را به عنوان مشاور و کارگزار و عمال در کنار خود داشت و آنها فرمان او را به اجرا درمی‌آوردند.

در بجنورد سال ۱۳۰۲ میرنوروز به مالکان و بازرگانان فرمان داد تا مقداری پول و گندم و جو و ماش و برنج و دام برای لشگریانش ارسال کنند. با رفت و آمدهای پی‌درپی کارگزاران و عمال به در خانه‌ی مالکان و بازرگانان در پرداخت آن هدایای نقدی و غیرنقدی به توافق رسیدند. این هدایا به عنوان مبارکی نوروز با رضایت خاطر پرداخت شد. میرنوروز پس از پنج روز با جمع‌آوری هدایا آن را تقسیم کرد. مقداری از آن را به حاکم واقعی شهر یا حکام محلی پرداخت. مقداری از آن را میان نیازمندان تقسیم کرد و باقیمانده را برای خود و همراهانش برداشت. میرنوروز را بر اسب سفید بلندقامتی نشانده‌اند. چتری بر سرش گرفتند و چند تن از ماموران ساده‌ی حکومتی

(شاطر و فراش) به تقلید حکام محلی چوب به دست از دو سمت و پشت سرش حرکت کردند. چند نفر دیگر که بر سر چوب‌های بلندشان کله‌ی گاو با کله‌های شکار صحرایی آویزان کرده بودند، از پشت سر میرنوروز می‌آمدند. بدین معنا که پادشاه از جنگی فاتحانه بازگشته و سرهای دشمنان را همراه خود آورده است. زن و مرد و بچه با هلهله و شادی و نواختن ساز و دهل به دنبال میرنوروز و همراهانش به راه افتاده بودند.

در مهاباد در نوروز ۱۳۱۰ این مراسم این گونه اجرا شده بود که میرنوروز پنج روز اول عید نوروز را تعطیل عمومی اعلام کرد. مردم در کوچه و بازار و خیابان با اجرای موسیقی به رقص و پایکوبی می‌پرداختند. هدف میرنوروز آن بود که در این پنج روز مشکل یک ساله‌ی مردم را حل و نیازهای روحی‌شان را برطرف کند. میرنوروز با این انگیزه و با حرکات طنز همراه عده‌ی زیادی از مردم در شهر مهاباد به گردش پرداخت.

پی‌نوشت

۱. سرامُ بریکم: سلام علیکم
۲. سراتو بارا کن: سرت را بالا کن

منابع

- ۱- گاهنامه‌ی روز یکم فروردین نوروز، امیرفریدون گرگانی، انتشارات سروش، نوروز ۱۳۵۵
- ۲- نوروز جشن نوزایی آفرینش، علی بلوکباشی، از ایران چه می‌دانم؟ ۷، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۱
- ۳- آداب و رسوم نوروز، رضا شعبانی، چاپ اول ۱۳۷۹، مرکز مطالعات فرهنگی - بین‌المللی، انتشارات بین‌المللی الهدی
- ۴- جشن‌های آب، هاشم رضی، انتشارات بهجت، چاپ اول، ۱۳۸۳
- ۵- بررسی‌های تاریخی و مذهبی آیین نوروزی، رحیم عزیزی، انتشارات نوید و انتشارات مهر (آلمان غربی)، چاپ اول، بهمن ۱۳۶۶
- ۶- تهران قدیم، جعفر شهری، ج ۴، چاپ اول، ۱۳۷۱، انتشارات معین.